

حرف در این باب همان حرف‌هایی است که در سیره عملیه زدیم که آن جایی که اگر بحطه باشد خب روشن است، زود می‌توانیم بفهمیم. اما آن جایی که ریشه‌هایی عقلایی داشته باشد در نهایت گفتیم احراز این که از شرع گرفتند مشکل است. فلذا این جا هم آن ارتکازاتی که منشأ آن ممکن است امور عقلائی باشد احراز این که بدانیم این بر این ارتکاز عقلایی ارتکاز عقلائی متشرعیه هست مشکل. چون ممکن است نه، همان بیانی که دیروز داشتیم. این بحث بحمدالله تمام شد، ان شاء الله الباب الثالث قاعدة لو كان لبان.

جلسه ۷

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

یکی از قواعدی که در فقه به خصوص بعض فقهاء کثیراً به آن استناد می‌فرمایند قاعده «لو كان لبان» است. حاصل مفاد این قاعده این است که اگر چنین حکمی وجود داشت؛ وجوباً، تحریماً، شرطاً، جزئاً، حکم وضعی باشد یا تکلیفی باشد، اگر چنین حکمی وجود داشت، وجود آن ملازمه داشت با اشتهاً بین متدینین، بین مردم و باید امر ظاهر و آشکاری برای همه می‌شد، و بما این که این آشکاری، این وضوح، این اشتهاً وجود ندارد پس معلوم می‌شود آن نبوده چون وجودش ملازمه دارد با این اشتهاً، از عدم اشتهاً می‌فهمیم که نبوده. مثلاً می‌گوییم طلوع خورشید ملازمه دارد با وجود روز، اگر می‌بینیم روزی وجود ندارد و هوا تاریک است می‌فهمیم خب طلوع هم نشده. این جا هم این. مثلاً گفته می‌شود اگر گفتن اقامه و اذان در تمام صلوات یومیه یک امر واجب لازمی بود که نماز بدون آن باطل بود این لبان و اشتهاً، اگر چنین چیزی بود وزان آن می‌شد وزان سوره حمد، وزان رکوع، وزان سجده، اگر این توی نمازها واجب بود خب آشکار می‌شد چون همه مبتلا هستند، همه می‌خواهند نماز بخوانند، این یک چیزی نبود مخفی بشود، یک عده بدانند، یک عده ندانند. این حکم در اثر شدت ابتلاء همگانی به او یک حکمی است که اگر بود باید آشکار می‌شد فبما این که نشده پس معلوم می‌شود وجوب ندارد. این دلیل خیلی جاها نافع است و دیگر مراجعه به براءت و اصول عملیه را می‌گیرد، چون واقعاً خودش موجب قطع می‌شود، دیگر شکی برای ما باقی نمی‌ماند. مثلاً الان اگر از شما سؤال بکنند آیا واجب است که ما قبل از هر نماز بایستیم رو به قبر

شریف پیامبر یک سلام به پیامبر بدهیم بعد وارد نماز بشویم، واجب است. شما الان چه جوابی می‌دهید؟ می‌گویید قطعاً واجب نیست. اگر چنین چیزی لازم بود در نماز، لبان و اشتها. برای عدم وجوب آن برائت جاری نمی‌کنید، یقین داریم چون این حکم ملازمه داشته با اشتها، حالا که اشتها پیدا نکرده نیست. پس این جاها نمی‌گوییم که ما به نحو شبهه حکمیه شک می‌کنیم که واجب است یا واجب نیست، رفع ما لایعلمون. نه، این جاها همین که لم یشتهر و لم یبن، دلیل بر این است که نیست و نبوده است.

می‌فرمایند که: «مقدمه استدلال غیر واحد من الفقهاء فی جملة من المسائل» یکی از آن فقهای که بسیار به این قاعده تمسک می‌فرماید محقق خوبی است. خیلی جاها در فقه «لو کان لبان»، «لو کان لبان» به این قاعده خیلی جاها ایشان استناد فرمودند.

س: ثمره عملی پیدا نمی‌کند؟

ج: چرا دیگه.

س: ??

ج: وقتی دلیل هست نوبت به برائت نمی‌رسد. حالا اگر شما در برائت شرعی هم مثل بعضی از فقهاء مناقشه کردند و حق الطاعه‌ای شدید دیگر گیر می‌افتید دیگر.

س: یکی از تفاوت‌های دیگرش این نیست که....

ج: این جا چرا، چون به مثبتات این یقین آدم یقین پیدا می‌کند نه از باب این که مثبتات آن حجت است، از باب این که یقین به این یقین به لوازم می‌آورد.

«استدلال غیر واحد من الفقهاء فی جملة من المسائل التي» آن مسائلی که این ویژگی را البته دارد که «یعم به الإبتلاء» و الا مسائلی که ابتلاء به آن عمومی و همگانی نیست آن جا چنین ملازمه‌ای وجود ندارد فلذا شرط اعمال این قاعده جایی است که آن مسأله یعم به الإبتلاء باشد.

خب استدلال می‌کنند «بقاعدة» که «حاصلها» که حاصل آن قاعده این است که «أن عدم اشتها شیء و عدم ظهوره» این که مقصود از این شیء همان احکام است، احکام تکلیفیه یا وضعیه. و عدم ظهور آن شیء «دلیل علی

عدم ذلك الشيء» در کجا البته؟ «فیما اذان کان» آن شیء به جوری که «لو ثبت» اگر ثابت بود و وجود داشت «لبان و ظهر» هرآینه این مبان می‌شد، واضح می‌شد، ظاهر می‌شد برای همگان. حالا یا بگویید برای همگان یا بگویید برای خصوص فقهاء که این توضیحات و این خصوصیاتش بعد می‌آید.

«و ذلك مثل وجوب الإقامة» اقامه در مقام اذان. «فيقال إن الإقامة للصلاة من الاموری التي يعمّ به الإبتلاء بل يبتلى بها كل مكلف في كل يوم خمس مرات على الأقل فلو كانت واجبة» این که علی الاقل هم می‌گوییم برای این است که گاهی ممکن است قضای صلواتی به گردنش باشد بیشتر از پنج بار مورد ابتلاء او واقع بشود. «فلو كانت واجبة» اگر اقامه یک امر واجبی در نماز بود به حیث که نبودن آن موجب بطلان می‌شد «لبان ذلك و اشتهر بل صار وجوبه من الواضحات التي يعرفها كل احد» بلکه در اثر ابتلاء همگانی به آن وجوب آن شیء از واضحاتی می‌شد که همه افراد می‌شناختند آن را. «فكيف لم يشتهر ذلك و لم يتضح و لم يلتزم بوجوبه عدا نفر يسير من الاصحاب» پس چگونه شده که مشتهر نشده و متضح نشده و ملتزم به وجوبش نشده مگر عده کمی از فقهاء و اصحاب. پس بنابراین همین که عده کمی ملتزم هستند و مشهور فقهاء می‌گویند... و مشهور مردم و مشهور مسلمین، مشهور امامیه، نشده معلوم می‌شود واجب نیست چو اگر وجوب بود چنین لازمه‌ای را داشت. خب خیلی جاها هست که به همین ما تمسک می‌کنیم مثلاً تکبیرات، تکبیراتی که برای هر عملی به عمل دیگر که می‌خواهیم منتقل بشویم در نماز تکبیرات وارد شده که تکبیر بگوید و برود رکوع، از رکوع که بلند می‌شود تکبیر بگوید برود سجده، از سجده اول که بلند می‌شود تکبیر بگوید برای سجده ثانیه. بعضی از فقهای معاصر هم احتیاط واجب شاید کردند، معاصری که حالا به رحمت خدا رفتند. خب جواب بقیه این است که اگر این واجب بود لبان و ظهر، این مورد ابتلاء همه است، پس آن روایاتی که امر به تکلیف کرده معلوم است امر استحبابی است و الا لبان و ظهر. یا در سجده تلاوت. بعضی فقهاء می‌گویند در سجده تلاوت این لاله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً، تا آخر، این در سجده تلاوت باید خوانده بشود، احتیاط واجب کردند. جواب این است که بابا درست است این حدیث دارد و لکن اگر این واجب بود و سجده تلاوت هم که مبتلابه همگانی است این لبان و ظهر، معلوم می‌شود سجده تلاوت این چیزها را ندارد، بله این‌ها مستحب است.

«و سمیت هذه القاعدة بقاعدة لو كان لبان» اسم این قاعده را گذاشتند قاعده لو کان لبان، چرا؟ برای خاطر این که در فرآیند استدلال همین لو کان لبان به کار گرفته می‌شود. می‌گوییم اگر بود باید آشکار می‌شد، یک قضیه استثنائیه‌ای تشکیل می‌دهیم می‌گوییم لو کان آن حکم لبان و لکن لم یبین فالمقدم مثله، پس مقدم هم نیست.

س: ???

ج: بله، قهراً اگر این در عصر معصومین این وجوب گفته شده بود، این حرمت گفته شده بود لبان. البته این قاعده اختصاصی ندارد استفاده کردن از آن به عصر معصومین، به این معنا. و در فقه چرا. ولی امروز هم ما مکلفین و مقلدین علما به این قاعده در یک جاهایی می‌توانیم تمسک کنیم مثلاً می‌گوییم اگر فتوای مرجع تقلید ما این بود لبان و ظهر، پس معلوم می‌شود فتوای او این نیست.

س: این که به نفسه حجت نیست، فقط یقین آور می‌تواند باشد، اگر یقین...

ج: فکفی به شرفاً و فخرأ که برای شما یقین بیاورید.

«و سمیت هذه القاعدة بقاعدة لو كان لبان و قد يعبر عنها بعدم الدليل دليل العدم» گاهی در کتب فقهیه این عبارت را به جای لو کان لبان به کار می‌برند که می‌گویند عدم الدلیل دلیل العدم. همین که دلیلی بر این مسأله.. نه آیه‌ای، نه روایتی، نه سیره متشرعیه‌ای، هیچی نیست معلوم می‌شود نیست، اگر بود لازمه‌اش این بود که یک آیه‌ای، یک روایتی، سیره متشرعیه‌ای، این برای این پیدا می‌شد. همین که دلیل ندارد، خود دلیل نداشتن دلیل بر این است که...

س: بحث این است که اگر... و ظاهر روایت هم وجوب جمعه است ولی براساس ظاهر که وجوب است افتاء نشده،

ج: در چی؟

س: روایاتی ظاهرش وجوب جمعه است، مثلاً اغتسل يوم الجمعة و تأكيدات فراوان، منتها هیچ فقهی در طول تاریخ براساس آن حکم به وجوب غسل جمعه نکرده، ایشان باز هم به همان قاعده استناد کرده. روایت وجود که ظاهرش هم...

ج: نه نمی گویم روایت. تازه من هم گفتم، مثال هایی که زدم برای سجده چی و تکبیر و این ها، همین جایی بود که روایت دارد، ولی می گویم اگر این وجوب بود، مفاد این ها وجوب بود لبان و ظهر.

س: پس این ظاهری که ما می فهمیم نیست؟

ج: نیست. پس آن وجوب نیست. یقین داریم وجوب نیست پس قرینه می شود بر این که این افعال را باید حمل بر استحباب بکنیم.

س: استان در... لو کان لبان، مقدار بیانش آن چیست؟

ج: مقدار بیان نه، یعنی آشکار می شد، این بان و ظهر یک معنا دارد.

س:؟؟

ج: حالا می گویم، بعداً ان شاء الله خواهد آمد لبان در کجا؟ برای همه متشرعه؟ برای خصوص فقهاء؟ برای همگان؟ می گویم. این ملازمه وجود دارد که اگر این بود لبان، حالا جابجا فرق می کند؛ لبان للفقهاء، یا لبان لک الناس، یا لبان به خصوص متشرعه، این جابجا فرق می کند. بالاخره می خوام بگویم بین این و این آشکار شدن یا برای آن یا برای آن یا برای آن به حسب موارد ملازمه است. وقتی ملازمه بود، نبود یک طرف ملازمه دلالت بر این که آن طرف هم نیست. قضاءً لحق الملازمه.

س: حاج آقا وقتی می دانیم که یک سری روایت از بین رفتند؟؟

ج: اگر واجب بود، ببینید می گویم اگر واجب بود یک جایی اگر این واجب بود ملازمه داشت که... اگر شارع این را جعل کرده بود، این ملازمه داشت به این که آشکار بشود. حالا کجا قابل تطبیق است؟ شرایطش را بعداً خواهیم گفت، فعلاً را قبول دارید اگر ملازمه باشد قبول ندارید؟ فعلاً داریم کبری را می گویم دیگه، تطبیقات و شرایطش خواهد آمد.

«و قد يعبر عنها بعدم الدليل دليل العدم» نبود دلیل این جاها دلیل بر نبودن است، نه نبودن دلیل باعث شک ما می شود برویم به اصول مرخصه مراجعه کنیم، گاهی نبودن دلیل موجب شکل ما می شود، شما در رسائل خواندید، در کتاب های دیگر خواندید که شبهات حکمیة مناشئ ای دارد یکی از مناشئ آن فقدان الدلیل است. یکی از مناشئ

آن اجمال الدلیل است، یکی از مناشئ آن تعارض دلیل است. پس عدم الیل خیلی جاها موجب شک می شود ولی در جاهایی نه، عدم الدلیل دلیل بر عدم وجود می شود، شک را اصلاً از بین می برد که نیست و آن جاهایی است که بین وجود و وجود دلیل ملازمه است. وقتی بین وجود او و وجود دلیل ملازمه شد پس اگر دلیل نباشد معلوم می شود آن نیست، یقین برای ما حاصل می شود. فلذا گاهی هم در کتب فقها شما به این تعبیر برمی خورید. خب این ببینید بسیاری از جاها از آن استفاده می شود ولی متأسفانه در کتب اصولی ما این قاعده مورد بحث قرار نگرفته. یکی از ممیزات این کتاب همین است که این چیزهایی که خیلی در فقه کاربردی است ولی حدود و ثغور و ضوابط و خصوصیات آن روشن نشده این متکفل این است که آن ها را بحث کند، روشن کند، ضوابط و خصوصیاتش را تعیین و تبیین کند.

س: این تعبیر عدم الدلیل دلیل الظاهرأ تفاوتی با لو کان لبان...

ج: هیچی ندارد.

س: چون که گاهی وقت ها دلیل هست ولی این دلایلی اثبات ندارد، ممکن است زیر مجموعه...

ج: همان جا هم می گوئیم، ببینید عدم الدلیل این موضوعی است که باید یک دلیل توانای بر اثبات آن وجود داشت، باید داشت. ببینید باید ببینیم طرف ملازمه چیست.

س: مثلاً بعضی از فقهاء می گوید من این دلیل را قبول می کنم بعد آن یک فقیه دیگر می گوید من این دلیل را قبول نمی کنم. اختلاف...

ج: درست است، اما اگر یک جایی خصوصیت یک موضوعی این جور بود که این قاعده بر آن تطبیق بشود.

س: حد تفاوت همان کان لبان است.

ج: نه، این جا هم همین جور است. اگر خصوصیت یک موردی این جور بود که اگر این واجب بود یا حرام بود یا شرط نماز یا عمل دیگری بود، یا جزء بود این باید یک دلیل مسلمی داشت، این ملازمه باشد. حالا که دلیل مسلم ندارد ولو یک دلیل غیرمسلم داشته باشد باید یک دلیل مسلم داشت. حالا که ندارد معلوم می شود وجوب ندارد. چون فرض داریم می کنیم بین این دو تا ملازمه است. این در حقیقت این تعبیر هم یک صغریایی است، یک موردی

است از همان قاعده لو کان لبان، چون کان را شما چه می‌گیرید؟ الان روشن می‌شود؛ می‌فرماید «و الفعل» این فعلی که در این قاعده به کار برده شده «أعنی کان» می‌گوییم لو کان لبان، این کان، کان تامه است، کان این جا یعنی ثبت، تحقق، وُجد. نه کان ناقصه باشد که خبر داشته باشد. اگر می‌بود آن، نه. اگر می‌بود آن شیء فلان طور یک خبری می‌خواستیم به او بدهیم، این جور نیست که کان ناقصه باشد که بخواهیم برای یک موضوعی خبری را اثبات بکنیم. نه، می‌گوییم لو کان، اگر این، یعنی لو تحقق، لو وُجد، لو ثبت، این جور باید معنا کنیم.

می‌فرماید: «و الفعل أعنی کان فی هذا التعبير یراد به کان التامه بمعنی ثبت» حالا «و التفصیل الکلام فیها» در این قاعده «یستدعی التکلم فی امور»

س: بیخشید استاد جزو امارات است این؟؟

ج: بله.

س: این قاعده جزو امارات است؟

ج: اگر امارات را به حسب اصطلاح اصولی شامل مواردی که قطع آور هم هست بدانیم بله، اما اگر بگوییم امارات مال فقط ظنیات است، آن وقت نه دیگر، این قطع می‌آورد و جزو امارات نمی‌شود.

«الامر اول» خب اموری را باید برای تفصیل این قاعده بیان کنیم. «الامر اول: توضیح القاعدة. أن القاعدة المذكورة مشتملة علی قیاس استثنایی» این قاعده مشتمل بر تشکیل یک قیاس استثنایی است که قیاس استثنایی می‌دانید یک مقدم دارد، یک تالی دارد و در تالی ما می‌آییم.... در آن یا مقدم را استثناء می‌کنیم یا تالی را استثناء می‌کنیم. این جا هم همین جور است. «مشتملة علی قیاس استثنایی یدعی» در این قیاس «الملازمة بین ثبوت الشیء» و بین تبیین آن شیء و ظهور آن شیء «و یستدل ببطلان التالی علی بطلان المقدم» می‌گوییم اگر الان شب بود باید همه جا تاریک بود، و لکن همه جا روشن است و تاریک نیست پس نتیجه می‌گیریم شب بود باطل است. شب بودن باطل است. این جا هم همین جور است، می‌گوییم اگر حکم خدا این بود که اقامه برای نماز شرط در صحت است، اگر حکم خدا این بود این باید برای همگان ظاهر می‌شد، برای فقهاء ظاهر می‌شد، اختلافی نمی‌شد و چون این ظهور پیدا نکرده و برای همه اختلافی است پس معلوم می‌شود حکم خدا این نیست، مقدم باطل است که بگوییم حکم خدا این است. «و یستدل ببطلان التالی علی بطلان المقدم کما عرفت» این قیاس را و این استدلال را (به هر دو می‌شود

برگرداند) در مثال اقامه‌ای که در سطور بالا زده شد. «حيث الدعى الملازمة» در آن مثال بین ثبوت وجوب اقامه و بین ظهور آن وجوب و اشتها آن وجوب «و يستدل» در فقه «بعدم» ظهور آن وجوب و عدم اشتها آن، علی عدم وجوب اقامه. خب این روشن.

«و منشأ الملازمة فى المثال أن الإقامة من الامور التى يعمّ به الاطلاع فيدعى فى مثل ذلك أن حكم المسألة مما لا يخفى بل يظهر و يشتهر بعدم الظهور و الاشتهار دليلٌ على الانتفاع بالحكم» خب گفتیم یک قیاس استثنایی تشکیل می‌شود که در یک بخش این قیاس استثنایی ادعا ملازمه می‌شود بین ثبوت و اشتها و ثبوت. خب این ملازمه برای چیست؟ ملازمه بین دو شیء گاهی به خاطر این است که علت و معلوم هم هستند، گاهی ملازمه بین دو شیء به خاطر این است که معلولی علة واحده هستند، گاهی ملازمه بین این دو شیء برای خاطر این است که ارتباط عرفی، ملاصه عرفی بین این دو تا هست که از هم جدا نمی‌شوند ولو ارتباط عقلی نباشد. خب این جا بین مقدمات اگر حکم خدا این بود باید اشتها پیدا می‌کرد این وجه ملازمه چیست؟ می‌فرماید وجه ملازمه عبارت است از ابتلاء همگانی. وقتی یک چیزی مورد ابتلاء همگان باشد و آن هم وجوب باشد که خدای متعال آن را به عنوان وجوب جعل فرموده باشد، قهراً چون همگانی است این ملازمه پیدا می‌کند که همگان از آن اطلاع پیدا کنند دیگر، آن هم در طول زمان‌های متعدد. توی این دویست و پنجاه سال که اعصار ائمه علیهم السلام بود و همه اهل نماز بودند، نماز جماعت، نماز فردی، نمازهای ائمه را می‌دیدند خیلی جاها به ائمه اقتداء می‌کردند اگر واقعاً اقامه از شرایط نماز بود که بدون آن نماز باطل بود خب این همه می‌فهمیدند، وضعش می‌شد مثل وضع قرائت حمد، وضعش می‌شد مثل رکوع، مثل سجده، مثل دو رکعت بودن نماز صبح، مثل سه رکعت بودن نماز مغرب، چهار رکعت بودن بقیه، این آشکار می‌شد دیگر. پس همگانی بودن و مبتلابه همگان بودن وجه ملازمه است.

می‌فرماید: «و منشأ الملازمة» در مثال اقامه این است که اقامه از اموری است که «يعمّ به الإبتلاء» چون اگر شرط نماز بود، نماز بر همه واجب است آن هم مورد ابتلای همگانی می‌شد. «فیدعى فى مثل ذلك» پس ادعا می‌شود در فقه یا در جاهای دیگر مثل اصول، جاهایی که این مطلب مفید است برای آن، در مثل این جور جایی که مورد ابتلاء همگانی است، «أن حکم المسألة مما لا يخفى بل يظهر و يشتهر» بنابراین چون این چنینی است «فعدم الظهور و عدم الاشتهار» دلیل بر انتفا حکم. این امر اول که امر واضحی است و درست است.

«الامر الثانى:»

س: بالاخره این ملازمه...

ج: بله؟

س: ملازمه عرفیه شده؟

ج: نه، عرفیه هم که هست، بلکه عقلیه است در این موارد. برای خاطر این که عرض کردیم وقتی مورد ابتلاء همه مکلفین است که این مکلفین مهتم هستند به این که بسیاری‌شان تکلیف را انجام بدهند، پس بنابراین قهراً این را یاد می‌گرفتند، قهراً می‌فهمیدند این جوری است، اگر مبتلابه عده خاصی بود بله مشتهر نمی‌شد، بین هم آن‌ها باید بود. اما وقتی یک چیزی همگانی هست بنابراین لازمه قهری این، این است که باید مشتهر می‌شد و همگانی می‌شد همه می‌فهمیدند. این مطلب اول.

س: سیره عقلاء با شهرت فرقی چیست؟

ج: بله؟

س: فرق قاعده با سیره عقلاء چیست؟

ج: این جا سیره‌ای نیست. سیره عقلاء که نیست اولاً.

س: سیره مسلمین یا شهرت که در اصول بحث شده این همان قاعده است.

ج: نه، این جا این است، می‌گوییم اگر بود باید سیره‌شان می‌شد، آن جا به وجود سیره تمسک می‌کنیم این جا به نبودن سیره. می‌گوییم اگر واجب بود باید سیره‌شان می‌شد، حالا که نشده معلوم می‌شود نیست. فحص سیره این است که سیره‌ای وجود دارد، ارتکازی وجود دارد، به وجود سیره حکم شارع کشف می‌شد، این جا به این که سیره‌ای نشده، سیره همه نیست که اقامه بگویند، از عدم السیره می‌خواهیم کشف بکنیم.

س: همان جا هم یک سیره‌هایی بر ترک یا سیره‌هایی بر عدم الزام بود. می‌گفتیم سیره بر این است که یک چیزی را الزامی نمی‌کنند.

ج: بله، آن جا هم که هست دو حیث کشف دارد؛ یکی این که وقتی به سیره تمسک می‌کنیم اگر سیره عقلاء باشد چه جوری می‌توانیم کشف بکنیم؟ به ضمیمه عدم ردع شارع. اگر سیره متشرعه باشد باید ضمیمه بکنیم یکی از اسس ثلاثه را تا بتوانیم کشف حکم شارع را بکنیم. اما این بیان نه، توجه به ملازمه می‌کنیم، به آن اسس ثلاثه کار نداریم، می‌گوییم چون بین وجود حکم و بین این سیره و بین این روشن شدن ملازمه است، حتی اگر این روشن شدن به سیره هم نیانجامد، همه باید بدانند نه این که عمل کنند. اگر بود همه باید به دانستن‌شان نه به عمل کردن‌شان، بنابراین با سیره دو فرق می‌کند؛ یکی این که این جا می‌گوییم بین این و این که برای همه روشن باشد، بدانند، حتی آن که هم نماز نمی‌خواند می‌داند توی نماز حمد هست، رکوع هست. به عمل‌شان کار نداریم، به این که برای این‌ها روشن بشود، بدانند. پس این جا ملازمه بین این است، بین وجود آن حکم و دانستن‌شان، این یک فرق. به سیره‌شان کار نداریم، به دانستن‌شان. دو؛ این که این جا هم منشأ ما اسس ثلاثه نیست بلکه منشأ این جا همین ملازمه است، این ملازمه ما را آگاه می‌کند به این که حکم شرع این نیست.

خب البته گاهی خواهیم گفت ان شاء الله بعداً که گاهی... الان جا گفتیم لو کان لبان، حالا که نیست پس آن حکم هم نیست، فعلاً این را داریم اثبات می‌کنیم یعنی عدم وجود آن حکم، آن حکم نیست. بعداً خواهیم گفت و ظاهراً می‌آید که گاهی همین قاعده لو کان لبان دلیل بر وجود حکم هم می‌شود. اما با یک واسطه‌ای که بعداً توضیح می‌دهیم.

س: ارتکاز متشرعه می‌شود؟

ج: آره. یعنی گاهی اثبات حکم می‌تواند بکند.

س: این قاعده لو کان لبان مثل مسأله سه و مقدمه واجب جزو ملازمات عقلیه و غیرمستقلات است مثلاً، که تبدیل علم اصول؟؟؟

ج: نه آن نیست که جزو مستقلات عقلیه، آن نیست.

س: و غیرمستقلات.

ج: نه، غیرمستقلات هم نیست.

س: حکم شرعی....

ج: نه آن هم نیست.

س: حکم شرعی ملازمه دارد با اجتهاد عقلاً.

ج: نه غیر مستقلات این است که شارع باید یک کاری بکند تا عقل این حکم را بکند. مثلاً شارع باید یک چیزی را واجب بکند تا عقل بیاید بگوید این مقدمه لازم است. اما این جا فرض این است می‌گوییم از عدم وجود نه کاری شده، اگر این کار را شارع کرده بود باید این امر انجام می‌شد، یعنی باید این معلوم بودن، این آشکار بودن، نه چیزی که در سبیل تحقق آن است، مثل مقدمه واجب و فلان و این‌ها در سبیل تحقق آن است. این جا نه، در سبیل تحقق آن نیست، بلکه آن که ادعا می‌شود این است که این اگر بود باید همگان می‌فهمیدند، اطلاع از آن پیدا می‌کردند نه در سبیل تحقق آن هست.

خب می‌فرماید که: «الامر الثانی موارد جریان القاعدة» این قاعده کجاها کاربرد دارد و می‌توانیم از آن استفاده کنیم و فقهاء باید از آن استفاده کنند، اصولیین از آن استفاده کنند؟ «الأول إن القاعدة المذكورة قد تجرى بلحاظ الحكم الشرعی كما عرفت مثاله فی مستحل البحث و هذا علی نحوین: اعمال القاعدة فی ما ورد فيه نصٌ و اريد بذلك طرح ذلك النص أو طرح ظهوره كما فی مثال الاقامة اذا استظهرنا من الروایات وجوبها فبتلك القاعدة يحمل ظهورها علی الاستحباب»

مورد اول جایی است که این قاعده را به لحاظ حکم شرعی و اثبات حکم شرعی می‌خواهیم اعمال کنیم، استفاده کنیم از آن، همان جور مثالی که در ابتدای بحث («مستحل» یعنی ابتداء) عرض شد. حالا این استفاده حکم شرعی از این قاعده خودش دو نحو است؛ تارةً برای این است که ما توی این مسأله یک نصی داریم، یک روایتی داریم، آیه‌ای مثلاً داریم اما به واسطه این قاعده می‌خواهیم دست از ظهور آن روایت یا آیه برداریم. مثل همین مثالی که زده شد، خب روایاتی داریم که برای نماز اقامه بگو، روایاتی داریم که برای نماز اذان بگویید، این روایات را داریم و ظاهر این روایات اگر ما بودیم و خود این روایات تنها، می‌گفتیم ظاهرش دلالت بر وجوب می‌کند یا می‌گفتیم ظاهرش این است که ارشاد به جزئیت و شرطیت برای صلات می‌کند. ما اگر بودیم و این روایات می‌گفتیم ارشاد به شرطیت است، ارشاد به جزئیت است، یا ارشاد به وجوب است. یا می‌گفتیم حکم تکلیفی است یا وضعی. اما این که لم یبین وجوب آن تکلیفاً یا شرطیت آن برای نماز وضعاً، این آشکارا نشده برای همه و در فقه اختلافی باقی مانده،

عده نادری به آن قائل شدند، این خودش دلیل است بر این که این وجوب نبوده. اگر این وجوب بود برای همه آشکار می‌شد. پس بنابراین از عدم آشکاری این وجوب می‌فهمیم ظهور این روایات مراد نیست، و این قرینه می‌شود بر این که آن روایات حمل بر استحباب می‌شود. این مورد اول که نصوصی داریم اما به قرینه این قاعده، رفع از ظهور آن نصوص می‌کنیم.

مورد دوم این است که اصلاً نصی هم نداریم، پس در مورد ما از این قاعده می‌توانیم در راه اثبات حکم شرعی، برای حکم شرعی استفاده کنیم.

س: حاج آقا ما از شهرت فقهاء نمی‌توانیم از ظهور دست برداریم. وقتی فقهاء یک حرفی می‌زنند و ما استظهارمان یک چیز دیگری است ولی مخالف شهرت است، این شهرت چه جوری نمی‌تواند بیاید آن ظهور را برای ما عوض بکند؟ ولی آن قاعده لو کان می‌تواند؟

ج: ببینید لو کان در جایی که جریان پیدا می‌کند بله.

س: از شهرت اقوی است؟

ج: بله. چون جایی که به خاطر خصوصیات آن جا ملازمه را قبول کردیم، فقیه باید این دقت را در اعمال داشته باشد که ببیند این مورد چنین ملازمه‌ای دارد با این که لإشتهر و بان یا نه، اگر مورد جوری باشد که وجود آن ملازمه با اشتهار و ابانه داشته باشد بله از آن‌ها مهم‌تر است. ولی آن جاهایی که ما می‌گوییم شهرت است ملازمه ندارد. مثلاً در یک چیزی می‌گوییم چنین شرطی است که همگانی نیست، خیلی‌ها شاید اطلاع ندارد، لزومی ندارد اطلاع داشته باشند، چون همگانی... مثلاً قوانین کشور، بسیاری از قوانین کشور هم آن کسی هم که اجرا کننده است خبر ندارد که چنین قانونی وجود دارد ولی یک چیزی است که نمی‌شود کسی از آن اطلاع نداشته باشد. مثل این که اگر مثلاً عبور از خیابان، هر خیابانی، اگر قانون این بود که هر کسی از خیابان ارم می‌خواهد عبور کند صد تومان باید بدهد، این یک قانونی است که همین دو روز از آن می‌گذشت همگانی می‌شد، چون همه نیاز دارند و همه هم باید صد تومان بدهند، اگر چنین قانونی بود که از قانون بنزین خیلی مشکل‌تر می‌شد که بله این اصلاً لبان و ظهر این جور جایی، اما فلان قانون نوشته که اگر می‌خواهی مثلاً از کشور خارج بشوی باید مثلاً فلان مقدار... نه، این مورد ابتلاء همه نیست، لإشتهر و بان نبود. پس باید به خصوصیت توجه بکنید. اجازه بدهید من این عبارت را، چون